آپ کے خط

اندیشه
ضمیمه هفتگی اندیشه
شماره ۵۱
۱۱ خرداد ۱۳۸۴
۲۳ ربیع الثانی ۱۴۲۶
۱ ژوئن ۲۰۰۵

مصلحت به مثابه قاعده

در آمدی بر فقه سیاسی امام خمینی

دکتر منصور میر احمدی

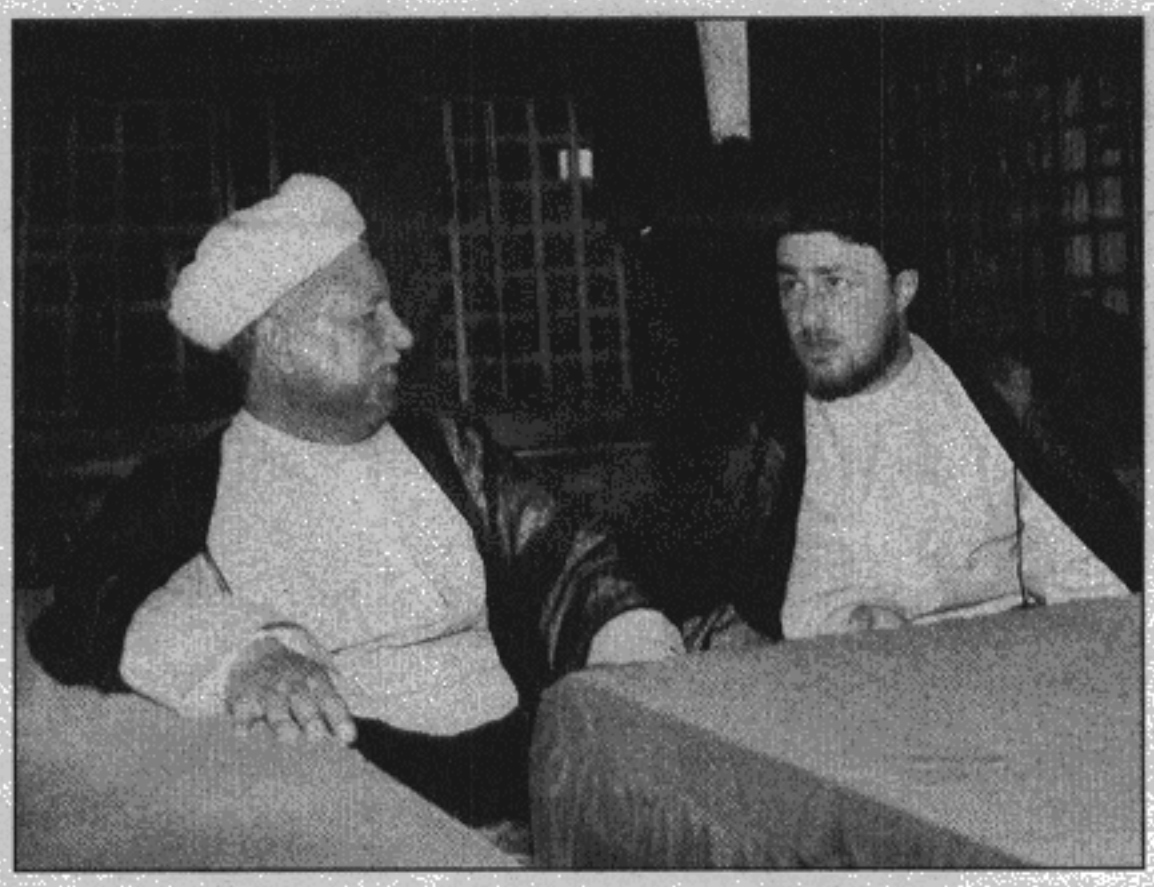

فقه سیاسی شیعه، اگرچه در دوران گذشته، با توجه به بنیان‌های معرفت شناختی و روش شناختی خاص خود، از هویت و خصائص ویژه‌ای برخوردار گردیده، در برابر فقه سیاسی اهل سنت، از این هویت خود دفاع تئوریک کرده است. تا پیش از نهضت مشروطیت در ایران تا حدودی کم فروغ می‌نمود. پیدایش حادثه مذکور، توسعه و بسط فقه سیاسی شیعه را بهمراه داشت. حادثه مذکور از این منظر، سریان اجتهاد شیعی به عرصه سیاست را بدنبال داشت. در نتیجه، از این دوران به بعد می‌توان ارتباط اجتهاد با عمل سیاسی را آشکارا مشاهده کرد. فقه سیاسی و اجتهاد بر این اساس با تحولات جدّی و اساسی روبرو گردید اما بدلائلی که بررسی آنها از حوصله نوشتار حاضر خارج است، تا دهه ۴۰ دچار نوعی فترت و رکود گردید.

دهه ۴۰ از نظر تاریخ تحول فقه سیاسی در ایران، همانند دوران مشروطیت، نقطه عطفی به حساب می‌آید. ناکامی ایده مشروطیت و به بن بست رسیدن اندیشه تحدید قدرت با تکیه بر مشروطیت از سویی و قدرت یافتن حکومت سلطنتی و استبدادی رضاشاه و محمدرضاشاه از سوی دیگر در کنار ظهور قدرت استعماری آمریکا در دوران حکومت محمدرضاشاه، برخی از فقهای شیعه را به اندیشیدن در عرصه سیاست بر اساس متدولوژی فقاهتی واداشت. این فقها که در تداوم مکتب اصولی قرار گرفته و در جریان حوادث سیاسی برآمده در دوران مشروطیت بودند، بر اساس مبانی نظری و معرفت شناختی اجتهاد اصولی، از منظر دیگر و با اهدافی متفاوت ایده «ارتباط اجتهاد با عمل سیاسی» را دنبال نمودند. بی تردید، امام خمینی، در این میان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. نوشتار حاضر، با اشاره به نقش امام خمینی در این زمینه، به بررسی این تحول در عرصه فقه سیاسی می‌پردازد. از این رو، با اشاره به ویژگیهای فقه سیاسی امام، نقش وی در تحول فقه سیاسی شیعه در دوران معاصر بررسی می‌شود.

۱. امام خمینی و فهم اجتهاد شریعت

امام خمینی برای اولین بار در دوره اول درس خارج اصول فقه خود در قم در سال ۱۳۷۰ هـ.ق، بحث «اجتهاد و تقلید» را مطرح کرد که حاصل آن کتابی با این عنوان است. در این کتاب امام به تبیین شئون فقیه و مجتهد جامع الشرایط، شرایط اجتهاد، مسأله قضا و اجتهاد مطلق، مسأله مرجعیت و تقلید از مجتهد از دنیا رفته، می‌پردازد. برخی از این مباحث، بیانگر فهم وی از شریعت است که کاملا در قالب مکتب اصولی از یک سو و حکمت متعالیه از سوی دیگر می‌باشد. بر این اساس می‌توان فهم اجتهادی شریعت در اندیشه امام خمینی را بر دو پایه معرفت شناختی علم اصول فقهی و حکمت متعالیه استوار دانست. به دیگر سخن، از دیدگاه امام خمینی فهم شریعت علاوه بر نیازمندی به متدولوژی فقاهتی در قالب مکتب اصولی، نیازمند برخورداری از بینش عقلانی صحیحی است که حکمت متعالیه صدرایی در اختیار می‌گذارد. به نظر می‌رسد امام خمینی در این جهت در زمره بسیاری از فقهای شیعه پس از شیخ انصاری قرار می‌گیرد.

این دسته از فقها همانطوریکه فواد ابراهیم بدرستی اشاره می‌کند از این دو منبع معرفت متأثیر بوده‌اند. به گفته وی: «از مطالعه سیرهٔ عملی این طبقه از فقها در دورهٔ بعد از شیخ، فهمیده می‌شود که آنان به عدم عقلی و بویژه فلسفه می‌پرداختند و اگرچه درست است که فلسفه در بین مکتب اصولی جای پایی داشته است، ولی در بین این طبقه از فقها بسیار مورد توجه قرار گرفته است و مشاهده آن عبارتهای کتاب کفایه الاصول آخوند خراسانی است که به لحاظ قوت طبع فلسفی او پر از مقولات فلسفی و بویژه مقولات مکتب فلسفی حکمت متعالیه شده است...»

با توجه به چنین بنیانهای نظری است که امام خمینی با مراجعه به منبع دینی، فهمی از دین ارائه می‌کند که مهمترین ایدهٔ آن «جامعیت دین» است. بدین ترتیب پذیرش مرجعیت دین در تنظیم زندگی سیاسی اجتماعی مهمترین پیش فرض معرفت شناختی فقه سیاسی امام خمینی به حساب می‌آید.

پذیرش مرجعیت دین در تنظیم زندگی سیاسی، ضرورت شناخت ارزشهای دینی و تکالیف آن را آشکار می‌سازد. از این رو، ضرورت دستیابی به اجتهاد به منظور نیل به شناخت مذکور در فقه سیاسی امام مطرح می‌شود. کتاب اجتهاد و تقلید امام چنین هدفی را دنبال می‌کند. از نظر امام، اجتهاد نیازمند مقدماتی است که عبارتند از: علم به علوم عربی، آشنایی با عرف و موضوعات عرفی، فراگیری منطق، علم به مهمترین مسائل اصول فقه، علم رجال، شناخت کتاب و سنت، حصول قوه استنباط، تفحص کامل از نظرات علمای پیشین. بر این اساس در صورت وجود این شرایط فهم و استنباط مجتهد معتبر بوده، اجازه فتوی دادن پیدا می‌کند. بنابراین اجتهاد از دیدگاه امام «همان فهم صحیح شریعت به منظور اجرای آن است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا از دیدگاه امام چنین فقاهت و اجتهادی، شرط کافی فهم آموزه‌های سیاسی به شیوه اجتهادی است؟ پاسخ به این پرسش، ما را با یکدیگر از مختصات فقه سیاسی امام خمینی آشنا می‌سازد که در ادامه به تنضیح آن می‌پردازیم.

۲. امام خمینی، اجتهاد و عمل سیاسی

پاسخ به پرسش مذکور از دیدگاه امام خمینی، مستلزم بررسی جایگاه اجتهاد در دستگاه فقهی وی است. از دیدگاه امام خمینی، اجتهاد از علوم عملی است. چنین دیدگاهی درباره اجتهاد، آن را با عمل در دو عرصه زندگی فردی و اجتماعی پیوند می‌زند. بر اساس این دیدگاه فقه سیاسی جایگزین سیاست مدن به عنوان بخشی از حکمت عملی گردیده، در تنظیم زندگی سیاسی اجتماعی مرجعیت می‌یابد.

در منظومه فکری امام خمینی، فهم قوانین و احکام شریعت در حوزه زندگی سیاسی اجتماعی با شناخت فقه و از زاویه آن امکان پذیر است.

امام خمینی در کتاب اجتهاد و تقلید تلاش می‌کند بر این اساس، مرجعیت اجتهاد و فهم اجتهادی را در عرصه‌های قضاوت و حکومت در دوران غیبت مورد بررسی قرار دهد و در نهایت در سخنرانی‌ها و درس خارج خود که در قالب دو کتاب «حکومت اسلامی» و «کتاب البیع، مبحث ولایت فقیه» ارائه و منتشر گردیدند این ایده را در قالب نظریه ولایت فقیه مطرح می‌کنند. بی تردید طرح نظریه ولایت عالم فقیه مبتنی بر پذیرش مرجعیت دین در تنظیم زندگی سیاسی از سویی و پیوند اجتهاد و عمل سیاسی از سوی دیگر است.

پیوند اجتهاد و عمل سیاسی را همچنین می‌توان در نگاه امام به فقه مشاهده کرد. امام خمینی، فقه را تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور و حکومت را «فلسفه عملی» تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی معرفی می‌کند و انفتاح باب اجتهاد را از ضروریات حکومت برای پاسخ گویی به معضلات اجتماعی می‌داند. امام خمینی هر چند روش سنتی در اجتهاد را می‌پذیرد و بر آن تاکید می‌کند اما آن را شرط لازم دانسته و نه کافی و بر این اعتقاد است که «این بحثهای طلبگی که در چارچوب تئوری است ما را به بن بست می‌کشاند.» از این رو، فهم صحیح شریعت، فهمی است که علاوه بر بکارگیری روش سنتی و قواعد اصول فقه، به مقتضیات زمان و مکان نیز توجه نماید. توجه به مقتضیات زمان و مکان بی تردید پیوند اجتماعی و عمل سیاسی را به دنبال خواهد داشت. در نتیجه اجتهاد صحیح از نظر وی، اجتهادی است که توجه به این مقتضیات داشته باشد و بنابراین مجتهد از نظر وی کسی است که دارای شاخصهای زیر باشد:

الف) شناخت زمان و مکان به عبارت دیگر آشنایی با روابط پیچیده اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی که الزاما به شناخت موضوعات جدید کمک می‌کند.

ب) آشنایی با الفبای حکومت، زیرکی و هوش و فراست، هدایت و تدبیر یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی.

ج) شناخت درست جامعه.

د) آشنایی با مصالح نظام و افراد جامعه.

هـ) آشنایی با چگونگی برخورد با حیله‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان.

و) داشتن بصیرت و دید اقتصادی.

ز) شناخت سیاستها و سیاسیون و فرمولهای دیکته شده آنها.

ح) شناخت موقعیت و نقاط قوت و ضعف نظامهای سرمایه داری جهان.

دقت در نظرات فوق پیوند تنگاتنگ اجتهاد با مقتضیات زمان و مکان و در نتیجه عمل سیاسی را آشکار می‌سازد.

پیوند اجتهاد و عمل سیاسی، جایگاه بالایی برای فقه سیاسی در اندیشه امام خمینی فراهم می‌سازد. فقه بر این اساس با جزئیات زندگی و عمل سیاسی پیوند برقرار کرده، نقش هدایتگری و تدبیر زندگی سیاسی را به عهده می‌گیرد. صدور فتوا از سوی مجتهد و تصمیم گیری در عرصه سیاسی از سوی فقیه حاکم بدون توجه به مقتضیات زمان و مکان معتبر و کافی نبوده، در نتیجه فقه سیاسی با ملاحظه این شرایط به مجتهد قدرت ویژه‌ای عطا می‌کند که بر اساس آن با احاطه کامل با شرایط و مسائل زمانی و مکانی می‌تواند فقهم صحیحی از شریعت را بدست آورد و بر اساس آن به صدور فتوا و تصمیم گیری مبادرت نماید. به وضوح چنین دیدگاهی را در آثار امام می‌توان مشاهده کرد و بر اساس آن ناکافی بودن شیوه فقاهتی گذشته، صرف نظر از لازم بودن آن، در دیدگاه امام آشکار می‌گردد.

بنابراین اجتهادی که با عمل سیاسی ارتباط برقرار می‌کند اجتهادی است ضمن بهره گیری از متدولوژی فقاهتی گذشته نیازمند ارتباط مستقیم با عمل سیاسی و جزئیات زندگی سیاسی است. علاوه بر این، به طور خاص این اجتهاد نیازمند عنصر دیگری نیز می‌باشد که در اندیشه امام از آن به «مصلحت» تعبیر شده است.

۳. امام خمینی، اجتهاد و مصلحت عمومی

در اندیشه امام خمینی، اجتهاد با مصلحت و مصلحت شناسی پیوند می‌خورد و در نتیجه اجتهاد سیاسی به مثابه حاصل پیوند اجتهاد و عمل سیاسی در پرتو مصلحت شناسی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب ارتباط اجتهاد و سیاست از یک سو و ارتباط سیاست با مصلحت از سوی دیگر، به ارتباط اجتهاد و مصلحت منتهی می‌شود. اجتهاد سیاسی و اجتهاد مبتنی بر مصلحت حاصل چنین ارتباطهایی در فقه سیاسی امام تلقی می‌شوند. ارتباط سیاست و مصلحت و در نتیجه ارتباط اجتهاد و مصلحت را در خطاب امام به شورای نگهبان می‌توان مشاهده کرد. «تذکر پدرانه به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پرآشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیریهاست.»

نکته مهم در فقه سیاسی امام، ارتباطی است که امام از این منظر و در نظریه ولایت فقیه خود میان ولایت و مصلحت برقرار می‌نمایند. پیوند ولایت و مصلحت بی تردید مفهوم پیوند سیاست مورد نظر امام با مصلحت و در نتیجه پیوند اجتهاد و سیاسی با مصلحت است. به گفته وی: «ولایت عبارت از نوعی سلطه است که دایره‌اش به نسبت مواردش سعه و ضیق دارد. بالمرّه وضعی است که لازمه‌اش چنین سلطه‌ای است. پس ولی انسان صغیر کسی است که مطابق مصلحت او در امورش تصرف می‌کند. حاکم و ولی یک کشور نیز بر اساس مصلحت و به اقتضای سیاست آن کشور تصرف و عمل می‌کند.»

بنابراین، می‌توان گفت که یکی از ویژگیهای مهم فقه سیاسی امام خمینی، توجه به مفهوم مصلحت است. مصلحت در اندیشه امام، هم مصلحت نظام اسلامی و هم مردم را شامل می‌شود که ما از آن به مصلحت عمومی تعبیر نمودیم. امام خمینی توجه بسیار زیادی به این امر داشت و به همین دلیل بر ضرورت تلاش کارشناسانه برای شناخت مصلحت تأکید می‌کند. به عبارت دیگر در اندیشه امام، ولی فقیه به عنوان مجتهد تصمیم گیرنده در نظام سیاسی اسلامی، ناگزیر از شناخت این مصلحت است که از شیوه‌های متعددی قابل حصول است. امام در سیره عملی خود بر این اساس با صدور فرمانی، مجتمع تشخیص مصلحت نظام را تأسیس می‌کند و در فرمان مذکور می‌نویسد:

«حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد... مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمانهای دور و نزدیک زیر سؤال ببرد.»

بنابراین می‌توان به ارتباط اجتهاد و مصلحت در اندیشه و رفتار سیاسی امام پی برد و از این منظر یکی از مختصات فقه سیاسی امام را توضیح داد. فقه سیاسی بر این اساس به جایگاه مهمی ارتقاء می‌یابد، جایگاهی که در آن مرجعیت دین در تنظیم زندگی سیاسی اثبات می‌گردد.

از مجموع ملاحظات پیشین می‌توان به این جمع بندی مختصر اشاره کرد که فقه سیاسی امام خمینی ارتباط وثیقی با عمل سیاسی و مصلحت عمومی پیدا می‌کند و از این جهت برخوردار از ویژگیهایی می‌گردد که آن را متفاوت از برخی دیگر از فقهها می‌سازد. ارتباط مذکور به نوبه خود تحولی در فقه سیاسی شیعه را نمایان می‌سازد. اگر فقه سیاسی شیعه در دوران مشروطیت به سریان فقه و اجتهاد به سیاست می‌انجامد، در دوران انقلاب اسلامی و به ویژه در اندیشه امام خمینی از این مرحله عبور کرده، به مرحله‌ای دیگر گام می‌نهد. فقه سیاسی شیعه در این مرحله به عرصه نظریه پردازی درباره نظام سیاسی وارد می‌شود و خصلت ایجابی پیدا می‌کند. فقه سیاسی در اندیشه امام از چنان توانایی برخوردار می‌شود که می‌توان بنیانهای فقهی نظام سیاسی در دوران غیبت را تدارک بیند. فقه سیاسی علاوه بر نظام سازی و نظریه پردازی درباره نظام سیاسی چنان جایگاهی پیدا می‌کند که همچون حکمت عملی، تدبیر و هدایت جامعه را بر عهده می‌گیرد. در این جایگاه است که فقه سیاسی، مرجعیت دین در تنظیم زندگی سیاسی را اثبات می‌کند و این همان تحولی است که به نظر می‌رسد نقطه عطفی در تاریخی تحول فقه سیاسی شیعه به حساب می‌آید و در این تحول، پرواضح است که نقش امام خمینی و فقه سیاسی وی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار می‌باشد.